

اقسام کافر و قراردادهای پایان دادن جنگ بین مسلمانان و کفار

در اسلام

فرزانه صادقی^۱، زهرا قبله^۲

چکیده

کسی که دین اسلام یا یکی از ضروریات آن را نپذیرد در حکم کافر است. در علم فقه، کافر بنابر موضوع فقهی انواع مختلفی دارد؛ دسته اهل کتاب و غیر اهل کتاب (براساس کتاب آسمانی)، دسته اصلی و تبعی (براساس استقلال در کفر به دو دسته)، دسته اصلی و مرتد (براساس تغییر دین) و دسته حربی و ذمی (براساس ارتباط با مسلمانان). دین اسلام خواستار صلح و پایان دادن جنگ در سرتاسر جهان است و جنگ در این مکتب فقط برای دفاع از حقوق فردی، ملی و انسانی است. از نگاه فقه سیاسی در اسلام، راه‌هایی برای پایان دادن جنگ وجود دارد مانند قرارداد ذمه، امان، هدنه، صلح و تحکیم.

واژگان کلیدی: کفار، جنگ، صلح، قرارداد پایان جنگ.

۱. مقدمه

یکی از موضوعاتی که در کتب فقهی روی آن بحث می‌شود و می‌تواند از موضوعات به‌روز و مبتلا به جهان امروز باشد موضوع کافر است. با توجه به اینکه امروزه، جهان تبدیل به یک دهکده کوچکی شده به نحوی که نیازهای بشر به هم گره خورده و ارتباطات و رسانه‌های جمعی و فضاهای مجازی ملل جهان، جوامع انسانی، ادیان و تمدن‌ها را از هر زمانی به هم نزدیک‌تر کرده است به طوری که

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد فقه تربیتی از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ العالمیه، قم، ایران.

۲. مدرس و عضو گروه علمی-تربیتی فقه و اصول، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ العالمیه، قم، ایران.

هر نوع تحول سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی در هر یک از آنها تأثیر خود را بر همه می‌گذارد، اهمیت و ضرورت این بحث را بیشتر کرده است. به‌ویژه با تلاش‌های توسعه‌طلبانه، استعمار و تجاوزهای چند دهه اخیر استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا که جنگ‌های ناخواسته و ویرانگری را در کشورهای اسلامی به‌راه انداخته و با تشکیل گروه‌ها و دسته‌های نظامی، بسیاری از کشورهای اسلامی را به ناامنی کشانده است نیاز این بحث بیشتر روشن می‌شود.

۲. مفهوم شناسی

۲-۱. کفر در لغت

در کتاب شمس العلوم و لسان العرب، لغت کفر این‌طور معنا شده است: «الكفر: نقيض الايمان؛ کفر خلاف ایمان است». (ابن منظور، ۱۴۲۰، ۸۶۵/۹) در کتاب مفردات الفاظ القرآن لغت کفر این‌طور معنا شده است: «الكفر في اللغة ستر الشيء و وصف الليل بالكافر لستره الاشخاص والزارع لستره البذر في الارض؛ کفر در لغت عبارت است از: پنهان کردن چیزی و اینکه به شب، کافر گفته می‌شود برای آن است که اشخاص را در تاریکی خود می‌پوشاند و نیز به کشاورز، کافر می‌گویند بدان جهت که دانه را در زمین پنهان می‌کند». پنهان کردن بر دو گونه است: پنهان کردن مادی و پنهان کردن معنوی. به عبارت دیگر، پنهان کردن عینی و پنهان کردن اعتباری. در لغت عرب به کسی که دانه را زیر خاک پنهان می‌کند کافر گفته می‌شود و نیز به کسی که سخن حقی را با سخن باطلی می‌پوشاند یا بالعکس، کافر می‌گویند (پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، ۱۳۹۸/۸/۲۱).

۲ - ۲. کفر در اصطلاح فقه

سید مرتضی می‌گوید: «آنچه باعث استحقاق عقاب دائمی و عظیم شود و البته در دنیا هم احکام خاصی بر آن مترتب است. از آن جا که ما با عقل خود نمی‌توانیم دریابیم که چه چیزی باعث استحقاق عقاب ابدی می‌شود لازم است که از خود شرع بپرسیم». با بررسی دلایل شرعی مشخص می‌شود که کفر عبارت است از: اخلال و کوتاهی در معرفت به خداوند، توحید، عدل و رسالت پیامبر اسلام ﷺ. حال این اخلال به صورت جهل باشد یا شک در آنها و یا به صورت اعتقاد

به اموری باشد که با وجود آنها دستیابی به معارف فوق ناممکن می‌شود و از این نظر بدان معتقدند که اگرچه در ارتباط مستقیم با معارف فوق نیست، باعث اخلاص در معرفت واجب است. برای مثال اصحاب بدعت‌ها اعتقادی دارند که در دستیابی به معرفت درست از خدا و رسول، مانع ایجاد می‌کند. کفر از افعال قلوب است نه جوارح. همان‌طور که ایمان فعل قلبی است. همین عبارات را شیخ طوسی، متکلم بزرگ شیعه نیز به‌طور کامل پذیرفته است (پایگاه ویکی اهل بیت، ۹۸/۱۱/۸).

۳. انواع کافر

۳-۱. انواع کافر براساس کتاب آسمانی

۳-۱-۱. کافر اهل کتاب

در کتاب تحریرالوسیله، کافر براساس کتاب آسمانی به دو دسته اهل کتاب و غیر اهل کتاب تقسیم می‌شود. منظور از اهل کتاب، کافری است که به یکی از کتاب‌های آسمانی انتساب دارد و به لحاظ فقهی شامل مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان می‌شود. (موسوی خمینی، بی‌تا، ۴۹۷/۲) همچنین در کتاب النوادر، اهل کتاب را شامل: یهودی، مسیحی و مجوسی دانسته‌اند (اشعری قمی، ۱۴۰۸، ص ۵۳).

۳-۱-۲. کافر غیر اهل کتاب

مراد از غیر اهل کتاب، غیر این سه طایفه‌اند یعنی، یهودی، مسیحی، مجوسی. (نراقی، ۱۴۲۲، ۳۳۵/۲) غیر اهل کتاب عبارتند از: کلیه فرق کافر غیر از سه گروه فوق‌الذکر (خراسانی، بی‌تا، ۱۹۲/۲).

۳-۲. انواع کافر براساس ارتباط با مسلمانان

در کتاب الحدائق الناصره و کتاب حدود و قصاص و دیات مجلسی آمده است که کفار بر دو قسم‌اند: حربی و ذمی. (بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۹۲/۲۲؛ اصفهانی، بی‌تا، ص ۸۱)

۳-۲-۱. کافر ذمی

امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب من لایحضره الفقیه در تعریف ذمی آورده است: «ذمی، اهل کتابی هستند که در پناه اسلامند». (قمی، ۱۴۰۹، ۵/۶۸) در مجله فقه اهل بیت آمده است که کافر ذمی اهل کتاب باشد (مجله فقه اهل بیت، بی تا، ۴۵/۲۳۶). اهل کتاب سه راه در پیش دارند: پذیرش اسلام، جنگ، التزام به شرایط ذمه. به کسانی که راه سوم را انتخاب می کنند اهل ذمه یا ذمی می گویند و دولت اسلامی در قبال تعهد ایشان به شرایط ذمه متعهد است از آنان به عنوان شهروند حمایت کند و هیچ مسلمانی حق تعرض به آنان را ندارد (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶، ۱/۷۳۲). یهود، نصاری و مجوس که در زیر سایه دولت اسلامی هستند و به قوانین مملکت احترام می گذارند و مالیات می پردازند را اهل ذمه می نامند و غیر آن از کفار حربی هستند (اصفهانی، بی تا، ص ۸۱). جزیه در اصطلاح به خراج و مالیاتی گفته می شود که دولت اسلامی در برابر زندگی اهل کتاب در کشورهای اسلامی اخذ می کند. اهل کتاب با دادن جزیه در مصونیت هستند. جزیه یکی از تعهدات اصلی اهل ذمه در مقابل التزام دولت اسلامی به حمایت از آنان به موجب قرارداد ذمه است (نجفی، بی تا، ۳/۳۳۲).

۳-۲-۲. کافر حربی

کافر براساس ارتباط با مسلمانان به حربی و ذمی تقسیم می شود. (قمی، ۱۴۰۹، ۴/۳۷۴) حربی در لغت به معنای کسی است که در جنگ با انسان است، ولی چنان که معلوم شد در اصطلاح فقه به هر کافر غیرذمی، حربی گفته می شود، چه در جنگ با مسلمانان باشد چه نباشد (جمعی از مؤلفان، بی تا، ۴۵/۲۰۹). کافر حربی به غیر اهل کتاب و یا اهل کتابی که عقد ذمه را نپذیرد و یا به تعهدات آن عمل نکند، گفته می شود. کافر حربی از تابعیت حکومت اسلامی برخوردار نیست و از اتباع بیگانه محسوب می شود (جمعی از مؤلفان، بی تا، ۴۵/۲۰۸). همچنین بیگانگانی که مشمول قرارداد ذمه نیستند نظر به حالت خاصی که در برابر جامعه انسانی دارند در فقه اسلامی، حربی نامیده می شوند (زنجانی، ۱۴۲۱، ۳/۲۵۷). کفار براساس ارتباط با مسلمانان به دو دسته حربی و ذمی تقسیم می شوند. کافر حربی، کافر غیر اهل کتاب یا اهل کتابی است که در ذمه مسلمانان

نباشد و قرارداد ذمه را نپذیرد چه در جنگ با مسلمانان باشد چه نباشد مانند رژیم اشغال‌گر قدس و کشورهای مانند آن که در حال جنگ با مسلمانان هستند و شهروندان این کشورها در صورتی که به حکومت کمک کنند در حکم محاربین هستند. این دسته از کفار، جان و مال و ناموسشان هیچ حرمتی ندارند و بر حلال است.

اول) اقسام کافر حربی

الف) حربی مستأمن

اگر کافر حربی بخواهد به عنوان سفیر یا قاصد یا تاجر و یا به عناوین دیگر وارد سرزمین‌های اسلامی شود مسلمانان می‌توانند با انعقاد قراردادی به نام امان به وی اجازه ورود به سرزمین‌های اسلامی را بدهند که چنین کافری، حربی مستأمن نامیده می‌شود. (جمعی از پژوهشگران، بی‌تا، ۲۰۸/۴۵) کسی که با عقد امان در سرزمین‌های اسلامی زندگی می‌کند مستأمن نامیده می‌شود و مقصود غیر مسلمانی است که با حکومت اسلامی عقد ذمه منعقد نکرده، ولی به اذن دولت اسلامی برای تجارت یا سفارت و یا نیاز دیگر وارد قلمروی اسلامی می‌شود (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۳۷/۲۲). در کتاب حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام در تعریف مستأمن این‌طور آورده شده است: «مستأمن آن است که با امان بر ما وارد شده باشد» (طبسی، بی‌تا، ص ۹۲). همچنین در کتاب فقه سیاسی آمده است: «مسلمان در صورتی که قصد امان دادن به حربی داشت و قصد و نیت خود را به صورت گفت‌وگو، نوشته و یا اشاره ابراز نمود، قانوناً امان تحقق می‌یابد و حربی رسماً مصونیت قانونی پیدا کرده و مستأمن شناخته می‌شود» (زنجانی، ۱۴۲۱، ۲۵۸/۳).

مستأمن در دارالامان از همه حقوق انسانی به مقتضای قرارداد امان برخوردار است. (زنجانی، ۱۴۲۱، ۲۸۶/۳) به صورت جمع‌بندی شده می‌توان گفت که کافر مستأمن کسی است که در خارج از کشورهای اسلامی زندگی می‌کند و وی می‌تواند با انعقاد قراردادی تحت عنوان عقد امان یا عقد استجاره، اجازه ورود به سرزمین‌های اسلامی را داشته باشد مانند کافر حربی که به عنوان سفیر یا قاصد یا تاجر و یا به عناوین دیگر وارد سرزمین‌های اسلامی می‌شود بدون آنکه قصد جاسوسی یا

توطئه علیه مسلمانان را داشته باشد، مسلمانان می‌توانند با انعقاد این نوع قرارداد به آنها اجازه ورود به سرزمین‌های اسلامی را بدهند و از همه حقوق انسانی به مقتضای قرارداد برخوردار شوند.

ب) حربی معاهد

معاهد با فتحه هاء یعنی، کسی که او در عهد و امان است مانند اهل ذمه (اصفهانی، ۱۴۰۴، ۷۵/۲۵) و معاهد همان ذمی خواهد بود (طیبی، بی تا، ص ۹۲). کفاری که با مسلمانان معاهداتی مانند صلح برقرار می‌کند حربی معاهد نامیده می‌شود. حربی معاهد شامل حربی مستأمن می‌شود؛ زیرا عقد امان مانند عقد صلح از انواع معاهدات به حساب می‌آید. به طور کلی مسلمانان موظف هستند به مفاد این گونه قراردادهای مشروع پایبند باشند و آن را به صورت یک طرفه نقض نکنند چنان که کفار نیز موظف به انجام آن هستند (جمعی از پژوهشگران، بی تا، ۲۰۸/۴۵). در کتاب‌های العروة الوثقی، وسیلة لنجاة و تحریر الوسیله آمده است: «در غنیمت شرط است که مال مغضوب از اموال مسلمان یا کافر ذمی یا معاهد و نحو آنها که اموالشان محترم است، نباشد» (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ۳۶۹/۲).

به صورت کلی می‌توان گفت که حربی معاهد، کفاری است که با مسلمانان معاهداتی مانند صلح برقرار می‌کند. در این نوع قرارداد‌های مشروع هر دو طرف قرارداد موظفند به تمام مفاد انعقاد شده در عقد، پایبند باشند و در صورت تخلف هر کدام از آنها از مفاد این قرارداد، برحسب نوع تخلف، مجازات خواهند شد. از آنجا که عقد امان مانند عقد صلح از انواع معاهدات به شمار می‌آید حربی معاهد شامل حربی مستأمن هم می‌شود. از این رو، برخی فقها حربی معاهد و مستأمن را در یک ردیف قرار می‌دهند.

ج) حربی مهادن

غیرحربیی دارای دو بخش ذمی و غیرذمی است که غیرذمی به دو قسمت معاهد و مهادن تقسیم می‌شود؛ منظور از کافر حربی آن است که در ذمه مسلمین نباشد. (قمی، ۱۴۰۹، ۳۷۴/۴) در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه آمده است: «و معنی الهدنة ان یعقد لاهل الحرب عقدا علی ترک

القتال مدة بعوض و بغيرعوض وتسمى مهادنة» (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۷۳۰/۲). در کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی، معنی عبارت عربی بالا این طور آمده است: «معنی هدنه این است که با اهل حرب بر ترک جنگ برای مدتی پیمان بسته شود چه در برابر آن چیزی از کفار گرفته شود یا چیزی گرفته نشود و به این عمل مهادنه گفته می شود» (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۲۵۶/۵). شیخ طوسی در مبسوط می گوید: «هدنه و مهادنه به یک معنا می باشد و عبارت است از: کنار گذاشتن جنگ و رها کردن نبرد تا مدتی» (طوسی، بی تا، ۵۰/۲). معنی هدنه این است که با اهل حرب بر ترک جنگ برای مدتی پیمان بسته شود چه در برابر آن چیزی از کفار گرفته شود یا چیزی گرفته نشود و به این عمل مهادنه گفته می شود (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۲۵۶/۵، نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۷۳۰/۲). کفار مهادن یعنی، کافرانی که با مسلمانان برای مدت معینی قرارداد آتش بس دارند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ۶۸/۱). قراردادهای دائمی مانند عقد ذمه؛ قراردادهای موقت مانند عقد مهادنه (جمعی از مؤلفان، بی تا، ۵۱۷/۳). مهادنه، براساس نص (آیات و روایات) و اجماع (فقهها) جایز است (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۲۵۵/۵). بنابراین، کفار حربی می توانند با مسلمانان برای مدتی پیمان ببندند که در طول آن مدت، جنگ و کشتاری نداشته باشند چه در برابر آن چیزی از کفار گرفته شود و یا چیزی گرفته نشود و هر دو طرف در آتش بس موقت قرار خواهند گرفت که به این عمل مهادنه و به کفاری که این پیمان را می بندند کافر مهادن می گویند.

۳-۳. انواع کافر براساس تغییر دین

در کتاب التنقیح الرائع ودراسات فی المکاسب آمده است: «کافر بر دو قسم است: کافر اصلی (و او کسی است که پدرانش کافر بوده اند)؛ کافر مرتد (او کسی است که از دین اسلام به کفر، ارتداد کرده است)». (حلی، ۱۴۰۴، ۶۴/۱) کافر حقیقی و مستقل نیز بر دو قسم است: اصلی و مرتد (طاهری، ۱۴۱۸، ۲۷۱/۵).

۳-۳-۱. کافر اصلی

کفار اصلی، کافرزاده است. (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۱۲۲/۷) در شرح تبصرة المتعلمین تعریف کافر اصلی این طور آمده است: «کافر اصلی از لحظه بلوغ به اختیار خویش کفر، شرک و بت پرستی را برگزیده و همچنان بر آن پای می فشارد» (خراسانی، ۱۴۱۹، ۱۹۲/۲). کافر اصلی کسی است که پدر و مادر او کافر باشند (امامی، بی تا، ۲۰۹/۳).

۳-۳-۲. کافر مرتد

در کتاب مستدرک الوسائل و رسائل آل طول القطیفی در مورد مرتد آمده است: «من جحد اماما من الله و برئ منه و من دینه فهو کافر مرتد عن الاسلام؛ لان الامام من الله، و دینه دین الله؛ هر کس امامی را که از جانب خداست، انکار کند و از او و از دینش بیزاری جوید کافر و مرتد از اسلام است. به دلیل اینکه امام از جانب خداست و دین او از دین خداست». همچنین در کتاب حقوق مدنی در تعریف مرتد آمده است: «کافر مرتد آن کسی است که قبلاً مسلمان بوده و بعداً از دیانت اسلام خارج شده است و آن نیز بر دو قسم است: مرتد ملی و مرتد فطری» (امامی، بی تا، ۲۰۹/۳).

اول) انواع ارتداد

در کتاب ملاذالاحیاء و مسالک الافهام و مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول آمده است: «بین اصحاب مشهور است که ارتداد بر دو قسم است: فطری و ملی». (عاملی، ۱۴۱۳، ۲۴/۱۵)

الف) مرتد فطری

مرتد فطری کسی است که از پدر یا مادر، یا پدر و مادر مسلمان متولد شده و خودش نیز مسلمان بوده و سپس کافر شده است. (دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۳۳۰) در کتاب صراط النجاة آمده است: «مرتد یا فطری است یعنی، منعقد می شود نطفه اش از مرد مسلمان یا زن مسلمان» (نجفی، ۱۴۲۲، ۴۲۰/۴). «مرتد فطری عبارت است از: کسی که یکی از ابویان او در حال انعقاد نطفه اش مسلمان بوده اند و او پس از بلوغ، اظهار اسلام نموده و سپس کافر شده است» (امامی، بی تا، ۲۱۰/۳).

ب) مرتد ملی

مرتد ملی کسی که از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده، ولی خودش بعد از اظهار کفر، مسلمان شده و مجدداً کافر شده است. (دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۳۳۰) مرتد ملی کسی است که ابوبین او در حال انعقاد نطفه، کافر بوده‌اند و او پس از بلوغ اظهار کفر نموده یعنی، کافر حقیقی شده است و سپس اسلام آورده و بعد از آن مجدداً کافر شده است (امامی، بی تا، ۲۱۰/۳). نجفی در کشف الغطاء می‌گوید: «در مقابل مرتد فطری، مرتد ملی است؛ یعنی هر کسی که منعقد شود نطفه‌اش از کافر و بعد از بلوغ اسلام بیاورد، سپس مرتد شود یا اسلام بیاورد یکی از ابوبین او بعد از انعقاد نطفه او، سپس مرتد شود، می‌شود کافر ملی» (نجفی، ۱۴۲۲، ۴/۴۲۰). در کتاب مهذب الاحکام در مورد مرتد ملی آمده است: «هر کسی که اسلام تبعی و حکمی برای او قبل از بلوغ نیست، پس بالغ می‌شود در حالت کفر و سپس اسلام می‌آورد و سپس کافر می‌شود» (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۸/۱۳۶).

ج) حد ارتداد فطری مرد

در کتاب الخلاف آمده است: «مرتد از فطرت اسلام، پس آن واجب است قتلش». (الخلاف، ۱۴۰۷، ۴/۳۳۳) مرتد فطری را باید در حال کشت (اصفهانی، ۱۴۰۰، ص ۱۹۱). همچنین در کتاب ملا ذوالاخیار و مرآة العقول آمده است: «مرتد فطری اگر به سوی اسلام بازگردد اسلامش قبول نمی‌شود و قتلش حتمی است» (اصفهانی، ۱۴۰۴، ۷/۱۶۲). اینکه گفته شده است مرتد فطری توبه ندارد، صحیح است؛ یعنی لازم نیست حاکم شرع او را مانند مرتد ملی توبه دهد (قمی، ۱۴۰۹، ۶/۲۴۸). حکم مرتد فطری این است که کشته شود و قبول نمی‌شود توبه‌اش نه در دنیا و نه در آخرت (نجفی، ۱۴۲۲).

د) حد ارتداد ملی مرد

او را توبه باید داد، اما تا سه روز به او مهلت باید داد، پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت. اگر چنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت. (عاملی و

ساوجی، ۱۰۳۱، ص ۹۲۴) مرد مرتدی که پدر و مادرش کافر بوده باشند و او مسلمان شده باشد بعد از آن مرتد شود او را توبه می‌فرمایند و اگر توبه کند توبه‌اش را قبول می‌کنند و اگر توبه نکند او را می‌کشند (اصفهانی، بی‌تا، ص ۴۹). روایاتی از معصومین در این زمینه در کتب منابع فقه شیعه آمده است. امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که در دینی جز اسلام بوده، آنگاه اسلام آورده و پس از آن مرتد شده است سه روز توبه داده می‌شود، پس اگر توبه کرد (که هیچ) وگرنه کشته می‌شود» (بروجردی، ۱۴۲۹، ۱۰۳۱/۳۰).

ه) حد ارتداد زن

مرتد یا زن است یا مرد. زن مرتد خواه مسلمان زاده و خواه بعد از کفر مسلمان شده باشد، مشهور میان علما آن است که او را نمی‌کشند بلکه او را صبر بر توبه می‌کنند. اگر توبه کرد از او قبول می‌کنند و اگر توبه نکرد او را حبس می‌کنند و در اوقات نمازها می‌زنند که توبه کند یا در حبس بماند تا بمیرد. (اصفهانی، بی‌تا، ص ۴۸) زن با ارتداد به قتل نمی‌رسد بلکه حبس دائمی می‌شود (اصفهانی، ۱۴۰۴، ۱۶۳/۷). روایاتی از معصومین در این زمینه در کتاب منابع فقه شیعه آمده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «و اگر زن است، زندانی می‌شود تا آنکه بمیرد یا توبه کند». امام صادق علیه السلام فرمود: «زن نیز توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد (که هیچ) وگرنه در زندان محبوس می‌شود و او را آزار می‌دهند» (بروجردی، ۱۴۲۹، ۱۰۳۱/۳۰ و ۱۰۴۵). بنابراین، زنی که مرتد شود چه مرتد فطری و چه مرتد ملی باشد حکم به قتلش داده نمی‌شود بلکه اجماع علما بر آن است که او را توبه دهند، اگر توبه کرد قبول می‌شود و اگر توبه نکرد به زندان برده می‌شود و در اوقات نماز او را می‌زنند تا توبه کند یا در زندان بماند تا بمیرد.

و) رخصت الهی به مرتد

توبه واقعی از هر کس حتی مرتد، چه فطری و چه ملی به مقتضای ادله عقلی و نقلی پذیرفته می‌شود. (تبریزی، ۱۴۲۰، ص ۶۷) بله توبه قبول می‌شود باطناً بنا بر قول اقوی (اصفهانی، ۱۳۹۳،

۸۰/۳) در فطری نیز بنا به اقوی قبول می‌شود توبه او باطناً و ظاهراً، پس قبول می‌شود عبادات او و پاک می‌شود بدن او (محدث قمی، ۱۴۲۳، ۸۷/۱).

۳-۴. انواع کافر براساس استقلال در کفر

هر یک از مسلمان و کافر، ممکن است مستقل و حقیقی و ممکن است حکمی و تبعی باشد. (امامی، بی‌تا، ۳۴۱/۴) از مسلمان و کافر اعم از این است که کافر حقیقی و مستقل باشد یا اینکه کافر حکمی و تبعی باشد (قمی، ۱۴۲۵، ۹/۴).

۳-۴-۱. کافر حقیقی و مستقل (اصلی)

کفار اصلی که (کافر زاده می‌باشند). (نجف‌آبادی، ۱۴۰۹، ۱۲۲/۷) همچنین در تعریف کافر اصلی آمده است: «کافر اصلی از لحظه بلوغ به اختیار خویش کفر و شرک و بت‌پرستی را برگزیده و همچنان بر آن پای می‌فشارد» (خراسانی، ۱۴۱۹، ۱۹۲/۲). کافر اصلی و آن کسی است که پدر و مادر او کافر باشند (امامی، بی‌تا، ۲۰۹/۳). کافر اصلی از آغاز بلوغ به اختیار خویش کفر را اختیار کرده است (خراسانی، بی‌تا، ۱۶۵/۱). کافر مستقل و حقیقی کسی است که پس از بلوغ کافر باشد (طاهری، ۱۴۱۸، ۲۷۱/۵).

۳-۴-۲. کافر حکمی و تبعی

«والحاصل من جمیع ما ذکر ان لنا اسلام ولد المسلم تبعاً لابیوه و کفر ولد الکافر کذلک». (آملی، ۱۴۰۶، ۲۶۷/۲) کافر حکمی و تبعی آن صغیری است که ابوی او در حال انعقاد نطفه‌اش کافر اصلی یا مرتد بوده‌اند. صغیر مزبور در حکم کافر است تا آنکه یکی از ابوی او اسلام آورد (امامی، بی‌تا، ۹/۳). از نظر فقهی فرزندان تابع اشرف ابوی او است چنانچه در حین انعقاد نطفه هر دو کافر باشند فرزندان محکوم به کفر و آن را کافر تبعی می‌نامند (محقق داماد یزدی، بی‌تا، ص ۱۵۱). کافر براساس استقلال در کفر به دو دسته حقیقی (اصلی) و تبعی (حکمی) دسته‌بندی می‌شود. کافر اصلی آن است که پدر و مادر وی در زمان انعقاد نطفه‌اش کافر بوده‌اند. در حقیقت می‌توان گفت که او کافر زاده است و وی پس از بلوغ هم کفر را انتخاب کرده باشد، اما کافر تبعی، صغیری است که

پدر و مادرش کافر است و او هم به تبع کفر پدر و مادر خویش، کافر محسوب می‌شود. از این رو به او کافر تبعی می‌گویند.

۴. کافر و کسانی که در حکم کافرند از دیدگاه مراجع تقلید

۴-۱. امام خمینی رحمته الله علیه

کافر یعنی، کسی که منکر خداست یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را قبول ندارد، نجس است و همچنین است اگر در یکی از اینها شک داشته باشد. همچنین کسی که ضروری دین یعنی، چیزی را که مثل نماز و روزه، مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند، منکر شود چنانچه بدانند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا یا توحید یا نبوت، نجس می‌باشد و اگر نداند، احتیاطاً باید از او اجتناب کرد اگرچه لازم نیست. (مسئله ۱۰۶) اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است (مسئله ۱۱۰). تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است (مسئله ۱۹۷).

۴-۲. امام خامنه‌ای

مقصود از اهل کتاب هر کسی است که اعتقاد به یکی از ادیان الهی داشته و خود را از پیروان پیامبری از پیامبران الهی بدانند و یکی از کتاب‌های الهی را که بر انبیا نازل شده است، داشته باشد مانند یهود و نصاری. همچنین زرتشت‌ها براساس تحقیقات از اهل کتاب هستند و حکم آنها را دارند. معاشرت با پیروان این ادیان با رعایت ضوابط و اخلاق اسلامی اشکال ندارد. (مسئله ۳۱۶) مجرد عدم اعتقاد آنان به شش امام دیگر از ائمه معصومین علیهم السلام و یا عدم اعتقادشان به واجبات دینی و احکام شرعی تا زمانی که به انکار اصل دین یا نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منجر نشود، موجب کفر و نجاست نمی‌شود مگر اینکه از آنها دشنام و اهانت به یکی از امامان معصوم علیهم السلام صادر شود (مسئله ۳۲۰). کافر اهل کتاب محکوم به طهارت است و در هر صورت در مورد اشیاء مورد استفاده مشترک کفار و مسلمین با عدم علم به نجاست، حکم به طهارت آنها می‌شود (مسئله ۳۱۶).

۴-۳. آیت الله سیستانی

کسی که معرف به خدا یا به یگانگی او نباشد و همچنین غلاة یعنی، آن‌هایی که یکی از ائمه علیهم‌السلام را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است و خوارج و نواصب یعنی، آن‌هایی که به ائمه علیهم‌السلام اظهار دشمنی می‌نمایند، نجس هستند. همچنین است کسی که نبوت یا یکی از ضروریات دین مانند نماز و روزه را منکر شود اگر به نحوی باشد که مستلزم تکذیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بشود هر چند فی الجمله، اما اهل کتاب یعنی، یهود و نصاری و مجوس محکوم به حکم طهارت هستند (مسئله ۱۰۳). تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است (مسئله ۱۰۴).

۴-۴. آیت الله فیاض

کافر کسی است که یا دین ندارد یا دینی غیر از اسلام انتخاب نموده و یا اسلام را قبول نموده، ولی چیزی را که می‌داند از اسلام است، انکار می‌کند به طوری که موجب انکار رسالت گردد و فرقی بین مرتد و کافر اصلی و حربی و ذمی نیست. این حکم کافر غیر کتابی بنابر اظهار پاک است. خوارج، غلات و ناصبی‌ها بنابر اظهار شرعاً پاک هستند چون نجاستشان معنوی است و اعتباری نیست. (مسئله ۳۹۸)

۴-۵. آیت الله شبیری زنجانی

کافر یعنی، کسی که منکر خداست یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را قبول ندارد، نجس است. انکار چه به قلب باشد و چه به زبان، سبب کفر می‌گردد. همچنین غلات یعنی، کسانی که یکی از معصومین را خدا خوانده و یا بگویند خدا در او حلول کرده است. خوارج و نواصب یعنی، کسانی که دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام را دین خود قرار دهند، نجس هستند، ولی اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و زرتشتیان بنابر احتیاط، نجس می‌باشند و کسی که یکی از ضروریات دین مانند نماز و روزه را که تمام مسلمانان آنها را جزء دین اسلام می‌دانند، انکار کند، شرعاً کافر است مگر در دو صورت:

- اول اینکه انکار وی از روی شبهه باشد. برای مثال تازه مسلمانی است که از احکام اسلامی آگاهی چندانی ندارد.

دوم اینکه انکارکننده به خدا و پیامبر اسلام ﷺ ایمان قلبی دارد. در این دو صورت اگر انکارکننده شهادتین را بر زبان جاری ساخته، مسلمان است (مسئله ۱۰۷).
کسی که به یکی از معصومین علیهم السلام دشنام دهد (خواه از روی دشمنی باشد یا نباشد) بنا بر احتیاط نجس است. (مسئله ۱۱۱). آنچه در مورد نجاست کافر گفته شد تمام اندام کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او را شامل می‌شود (مسئله ۱۰۸).

۴-۶. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی

کافر یعنی، کسی که خدا یا پیامبر اسلام ﷺ را قبول ندارد یا برای خدا شریکی قرار می‌دهد بنا بر احتیاط نجس است هر چند به یکی از ادیان آسمانی مانند آیین یهود و نصاری ایمان داشته باشد. (مسئله ۱۱۳) هرگاه کسی پناه بر خدا به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از معصومین علیهم السلام یا فاطمه زهرا (س) دشنام و ناسزا گوید یا عداوت داشته باشد، کافر است (مسئله ۱۱۹). اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است. همچنین است غلاة یعنی، کسانی که یکی از ائمه علیهم السلام را خدا می‌خوانند یا می‌گویند خدا در او حلول کرده است (مسئله ۱۱۰). تمام فرقه‌های اسلامی پاکند مگر آنها که با ائمه معصومین علیهم السلام عداوت و دشمنی دارند و غلات یعنی، غلوکنندگان در حق ائمه علیهم السلام (مسئله ۱۲۲). آنچه در بالا درباره نجس بودن کافر گفته شد، تمام اجزای بدن او حتی مو و ناخن را شامل می‌شود (مسئله ۱۱۶).

۴-۷. آیت‌الله حسین نوری همدانی

کافر یعنی، کسی که منکر خداست یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را قبول ندارد، مگر اهل کتاب که در آخر مسئله ذکر می‌شود. همچنین است اگر در یکی از اینها شک داشته باشد و نیز کسی که ضروری دین یعنی، چیزی را که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به

انکار خدا یا توحید یا نبوت، نجس است. اگر ضروری دین بودن آن را نداند به طوری که انکار آن به انکار خدا یا توحید یا نبوت برنگردد، بهتر آن است که از او اجتناب کنند. کفاری که مانند یهود و نصاری اهل کتاب هستند و تا هنگامی که علم به ملاقات بدن آنها با یکی از نجاساتی که ذکر شد و می شود حاصل نشده است، اجتناب لازم نیست. (مسئله ۱۰۶) اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است. همچنین است غلاة یعنی، کسانی که یکی از ائمه علیهم السلام را خدا می خوانند یا می گویند خدا در او حلول کرده است (مسئله ۱۱۰). تمام بدن کافر غیر اهل کتاب حتی مو و ناخن و رطوبت های او نجس است (مسئله ۱۰۷).

۴- ۸. آیت الله حسین وحید خراسانی

کافر یعنی، کسی که منکر خدا یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یا معاد است یا شک در خدا و رسول است یا برای خدا شریک قرار می دهد یا در وحدانیت خدا شک دارد، نجس است. همچنین است خوارج یعنی، کسانی که بر امام معصوم علیه السلام خروج کنند و غلات یعنی، آنهایی که قائل به خدایی یکی از ائمه علیهم السلام می باشند یا بگویند خدا در او حلول کرده است و نواصب یعنی، کسانی که دشمن یکی از ائمه علیهم السلام یا حضرت فاطمه زهرا (س) باشند و کسی که یکی از ضروریات دین را مثل نماز و روزه با علم به اینکه ضروری دین است منکر شود، اما اهل کتاب یعنی، یهود و نصاری اقوی طهارت آنهاست هر چند احوط اجتناب است. (مسئله ۱۰۷) شخصی که به یکی از چهارده معصوم علیهم السلام از روی دشمنی دشنام دهد، نجس است (مسئله ۱۱۱). تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبت های او نجس است (مسئله ۱۰۸).

۴- ۹. آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

کافر یعنی، کسی که منکر خداست یا برای خدا شریک قرار می دهد یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را قبول ندارد، نجس است و نیز کسی که یکی از ضروریات دین مبین اسلام را منکر شود چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است، نجس می باشد و اگر نداند احتیاطاً باید از او اجتناب کرد و نیز کافر کتابی بنا بر قول مشهور نجس است و احتیاط واجب رعایت این قول

است. (مسئله ۱۰۷) اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است (مسئله ۱۱۲). تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است (مسئله ۱۰۸).

۴- ۱۰. آیت‌الله صانعی

کافر یعنی، کسی که منکر خداست یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا پیامبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را قبول ندارد یا در یکی از آنها شک دارد. کفار معاند مطلقاً نجس هستند، اما غیر معاندان از آنها که عامه کفار می‌باشند، اظهر عدم نجاست آنهاست بلکه عامه کفار، حتی حربی آنان که به خاطر اسلام و اعتقاد مسلمانان با آنان نمی‌جنگند بلکه برای جهات دیگری می‌جنگند، معاند دینی نمی‌باشند و محکوم به نجاست نیستند. (مسئله ۱۰۸) اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است (مسئله ۱۱۲). تمام بدن کافر معاند دینی حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است (مسئله ۱۰۹).

۴- ۱۱. آیت‌الله سبحانی

فردی که به حد تکلیف رسیده، ولی معترف به وجود خدا یا وحدانیت و یا نبوت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا معاد روز قیامت نباشد بنا بر احتیاط واجب نجس است. همچنین اگر کسی یکی از احکام ضروری اسلام مانند وجوب نماز و روزه و حج را انکار کند و در نظر او ملازم با انکار یکی از امور یاد شده باشد نیز نجس است. (مسئله ۸۹) اگر مسلمانی یکی از دوازده امام یا صدیقه طاهره را دشمن بدارد و یا به آنان دشنام دهد که حاکی از دشمنی باطن باشد نجس است (مسئله ۹۳). تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است (مسئله ۹۰).

۵. اقسام قراردادهای پایان دادن جنگ

۵- ۱. قرارداد ذمه

قراردادی که دولت اسلامی با اهل کتاب منعقد می‌کند و بر اساس آن اهل کتاب همچنان بر دیانت خود باقی می‌مانند، ولی در عین حال که به یک سلسله شرایط که از جمله آنها پرداخت

جزیه و التزام عملی به احکام اسلام است، ملتزم می‌شوند. در مقابل، حکومت اسلامی آنها را تحت حمایت خود قرار داده، وظیفه دفاع از آنها را به عهده می‌گیرد. اهل کتابی که ملتزم به شرایط ذمه شوند ذمی یا اهل ذمه نامیده می‌شوند. (حق پرست، ۱۳۸۲)

۵-۲. قرارداد امان

ایمان به اسلام، حکومت و جامعه اسلامی را موظف می‌کند تا حقوق مسلمانان را مورد حمایت قرار دهد و از جان، مال، ناموس و حیثیت اجتماعی آنها در مقابل هر نوع تعدی و تجاوز دفاع نماید. همچنین لزوم روابط سیاسی و اقتصادی در سطح جهان و نیاز به کشورها به توسعه روابط بین‌المللی ایجاب می‌کند که با رعایت مصالح جامعه اسلامی، قراردادهایی بین دولت‌های مسلمان و غیرمسلمان منعقد گردد که در پرتو آنها اتباع طرفین در امنیت و آرامش کامل و با رعایت شرایط تعیین شده در قرارداد به تأمین نیازها و منافع خود بپردازند. چنان که در زمان حضرت رسول ﷺ حقوق فرستادگان و سفرای اقوام و دولت‌ها مورد حمایت شارع قرار می‌گرفت و امنیت آنها براساس قرارداد و معامله متقابل تأمین می‌شد. این معاهدات در حقوق اسلامی با نام‌هایی مانند عقد امان و عقد هدنه به عنوان قراردادهای سیاسی، تجاری و فرهنگی بررسی شده است. (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۳۷/۲۲) در کتاب حقوق سیاسی زنجانی آمده است: «دارالامان براساس مشروعیت نوعی قرارداد بین‌المللی است که فقها آن را استیمان یا عقد امان نامیده‌اند» (زنجانی، ۱۴۲۱، ۲۸۳/۳).

۵-۲-۱. واژه امان در لغت

با مراجعه به کتاب‌های قاموس، امان در لغت به معنای پناه خواستن، بی‌ترس و بیم گردیدن، زنجاری، آرامش و اطمینان آمده است و مأمن نیز محل آرامش و اطمینان را گویند. (امینی، ۱۳۹۰، ۶/۲۰) در کتاب المحيط فی اللغه، امان به معنای اعطاء و بخشیدن و پناه آمده است (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۱۰/۴۱۳). در کتاب مفردات راغب آمده است: «امن در اصل آرامش خاطر و آرامش نفس و از بین رفتن بیم و هراس است، اما واژه امان گاه اسم است و برای حالتی که برای انسان در

امنیت حاصل می‌شود به کار می‌رود و گاهی به چیزی که باعث امنیت می‌شود نیز اطلاق می‌گردد و منظور از آیه: «ثم ابلغه مامنه» یعنی، منزلی که در آنجا برایش امنیت باشد» (راغب اصفهانی، بی تا، ۱/۱۰۳).

۵-۲-۲. واژه امان در اصطلاح فقه

مرحوم علامه حلی در کتاب تذکره در تعریف امان می‌فرماید: «عقدالامان ترک القتال اجابه لسؤال الکفار بالامهال؛ عقد امان عبارت است از ترک جنگ و قتال با کفار به منظور پذیرفتن درخواست آنها برای مهلت دادن به آنها». (علامه حلی، بی تا، ۱/۴۱۴) همچنین در کتاب جواهرالکلام واژه امان در اصطلاح فقه به معنای تأمین جانی و مالی کافر از سوی حاکم اسلامی یا مسلمانان است (نجفی الجواهری، ۱۳۶۲، ۲۱/۹۲). در کتاب رسائل فیض کاشانی آمده است: «نوشته‌ای که به موجب آن، دریافت یا پرداخت پولی را به دیگری واگذار کنند منظور امان نامه است» (کاشانی، ۱۴۲۹، ۲/۷۵).

۵-۳. قرارداد صلح

حقیقت صلح عبارت است از: تراضی، تسالم و موافقت بر امری، خواه آن امر از اموال (چه کالا باشد یا از نقود) باشد یا از اعمال و یا از غیر از این دو و خواه این تسالم با صیغه عقد صلح باشد یا غیر آن و چه مسبوق به خصومت باشد یا توأم با آن، یا نسبت به خصومت احتمالی در آینده. صلح در همه این موارد صادق است و اطلاق آن یک اطلاق حقیقی است نه مجازی. (حق پرست، ۱۳۸۲) برخی فقها در تعرف صلح آورده‌اند: «صلح، عقد لازمی برای رفع نزاع و خصومت در میان مسلمانان است (نراقی، ۱۴۲۵، ص ۳۸۲). همچنین برخی از حقوق دانان در تعریف صلح آورده‌اند: «صلح در اصطلاح عبارت از تراضی و تسالم بر امری است خواه تملیک عین باشد یا منفعت و یا اسقاط دین و یا حق و یا غیر آن» (طاهری، ۱۴۱۸، ۴/۵۰۵). صلح از جمله عقود لازم است که بر طرفین پایبند به آن لازم بوده و حق برهم زدن عقد را هم ندارند. بلکه هرگاه هر دو طرف راضی شوند که صلح را برهم زنند، می‌توانند برهم بزنند (نراقی، ۱۴۲۵، ص ۳۸۸).

۵-۳-۱. صلح در لغت

در کتاب قاموس قرآن، صلح به معنای مسالمت و سازش آمده است. (قرشی، ۱۴۱۲، ۴/۱۴۱)

۵-۳-۲. صلح در اصطلاح فقه

معنای اصطلاحی صلح عبارت است از: تسالم و تراضی دو کس بر امری از امور مانند تملیک عین یا منفعت و یا اسقاط حقی یا دینی و.... (خراسانی، بی تا، ۲/۱۰۰) علامه حلی صلح را چنین تعریف می‌کند: «الصلح عقد شرع لقطع التنازع بین المختلفین و هو علی انواع، صلح بین المسلمین و اهل الحرب؛ صلح عقدی است که شارع آن را وضع کرده برای قطع شدن منازعه بین دو مخالف و آن انواعی دارد که یکی از آنها صلح بین مسلمین و اهل حرب است» (حلی، بی تا، ۱/۲۲۸). کرکی می‌فرماید: «[الصلح] عقد لازم من الطرفين، شرع لقطع تنازع المختلفین، و هو علی انواع: صلح بین المسلمین و اهل الحرب الی امد تقتضیه المصلحة» (عاملی کرکی، ۱۴۰۹، ۱/۱۹۰). همچنین در کتاب تذکرة الفقهاء آمده است: «الصلح عقد شرع لقطع التنازع بین المتخاصمین؛ صلح عقدی است که شارع آن را وضع کرده برای قطع شدن تنازع بین دو طرف متخاصم» (حلی، ۱۴۱۴، ۵/۱۶). عاملی و ساوجی صلح را چنین تعریف می‌کنند: «آن عقدی است که شارع آن را وضع کرده است برای قطع نزاع و آن بر سه قسم است: قسم اول: میانه مسلمانان و اهل کتاب. قسم دوم: میانه زن و شوهر. قسم سوم: میانه دو خصم در اموال و صلح عقدی است لازم» (عاملی و ساوجی، ۱۴۲۹، ص ۵۳۰). به طور خلاصه می‌توان گفت که در اصطلاح، صلح عقدی است به معنای تسالم و تراضی بر امری، خواه آن امر تملیک و یا منفعت عین باشد یا اسقاط حق یا دین و یا غیر آن باشد. عقد صلح از عقود لازم است و طرفین باید به آن پایبند باشند و حق بر هم زدن آن را ندارند.

۵-۴. قرارداد هدنه

باتوجه به آنچه تاکنون گفته شد، مهاده قراردادى موقت است بین مسلمانان و اهل حرب که در ضمن آن، ترک جنگ و ایجاد آتش بس را به دنبال دارد.

۵-۴-۱. هدنه در لغت

در فرهنگ ابجدی، هدنه این طور معنا شده است: «هادن-مهاده (هدن) ه: با او سازش کرد، با او صلح کرد». (فرهنگ ابجدی، ۱۳۷۵، ص ۹۴۵) معنای لغوی هدنه یعنی، توافق دو جانبه که موجب آرامش و سکونت شود. در اصطلاح رایج زبان عرب، هدنه مرادف آتش بس است؛ زیرا باعث سکونت و آرامش می گردد (حق پرست، ۱۳۸۲).

۵-۴-۲. هدنه در اصطلاح فقه

هدنه در اصطلاح فقهی تعاریف متعددی دارد که تنها به یکی از آنها اشاره می شود: «الهدنة وهی المعاقدة علی ترک الحرب و وضع القتال مدة معينة، بعوض و غیر عوض؛ هدنه قراردادی است مبنی بر ترک جنگ و آتش بس در یک مدت معین با پرداخت عوض باشد یا بدون آن». (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۷۳۰/۲)

۵-۵. قرارداد حکمیت

۵-۵-۱. تعریف حکمیت

حکمیت قراردادی است که دو یا چند طرف توافق می کنند تا نزاع خود را به طرف دیگری واگذار نمایند تا درباره آن رأی صادر کند. به عبارت دیگر، حکمیت، فصل خصومت و فیصله منازعه به وسیله ارجاع به شخص ثالث است. در حقوق بین الملل نیز حکمیت یکی از راه های حل اختلاف و مناقشات بین المللی بدون توسل به قوه قهریه است. حکمیت به معنای توافق بر حل و فصل اختلافات بین المللی توسط داوران انتخابی و شیوه داوری انتخابی و نیز به معنای داوری توسط سازمان های بین المللی توافق شده است. در حقیقت نوعی قرارداد بین دو یا چند دولت و یا نوعی میثاق بین المللی است که طبق قواعد عمومی قراردادها می توان مشروعیت آن را از اصل تعمیم مشروعیت قراردادها و لزوم وفای به عهد در عقود معین و غیرمعین به دست آورد، پس مادامی که شرایط قراردادها با موازین اسلامی مخالف نیست به مقتضای اوفوا بالعقود و المؤمنون عند شروطهم، می توان صحت و لزوم این قراردادها را قابل قبول شمرد. در تاریخ زندگی پیامبر

اکرم عَلَيْهِ السَّلَام و امام علی عَلَيْهِ السَّلَام رجوع به حکمیت برای پایان دادن به جنگ و خصومت اتفاق افتاده است که عبارتند از:

- در سال پنجم هجری، محاصره نظامی یهودیان بنی قریظه با حکمیت سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس، خاتمه یافت.

- در عصر خلافت امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز جنگ صفین با حکمیت ابوموسی اشعری و عمروعاص به پایان رسید اگرچه داوری آن‌ها با اعتراض شدید آن حضرت روبه‌رو شد.

به هر حال چنان‌که صاحب جواهر آورده است: «در مشروعیت تحکیم، اشکالی وجود ندارد و باید از حکم حاکم (داور) تبعیت کرد، مگر آنکه مخالف شرع و یا منافاتی با مصلحت مسلمانان باشد. بنابراین، حکم حاکم در صورتی نافذ است که موافق با شرع بوده و مصلحت مسلمانان در آن رعایت شده باشد». (حق پرست، ۱۳۸۲)

۶. نتیجه‌گیری

در علم فقه، کافر براساس موضوع فقهی که در آن بحث می‌شود به تقسیمات متعددی دسته‌بندی می‌شود که عبارت است از: تقسیم کافر براساس کتاب آسمانی، براساس استقلال در کفر، براساس تغییر دین و همچنین براساس ارتباط با مسلمانان و هر کدام از قسمت‌ها نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شود. از آنجا که انسان‌ها دائم در تعامل با یکدیگر هستند و یگانه مکتب اسلام هم، منادی صلح و خواستار ایجاد روابط صلح‌آمیز و دوستانه است از جنگ و خونریزی دوری می‌کند مگر برای دفاع از حقوق فردی، ملی و انسانی. در این شرایط، اسلام راه‌هایی را برای دوری از جنگ و خونریزی پیش روی مسلمانان قرار داده است. قرارداد ذمه، صلح، هدنه و امان از جمله قراردادهایی است که بین مسلمانان و کفار ذمی و حربی به منظور دوری از جنگ منعقد می‌شود. قرارداد ذمه، قراردادی دائمی است که میان مسلمانان و کفار اهل کتاب منعقد می‌شود و کفار با التزام به شرایط ذمه و پرداخت جزیه به دولت اسلامی مانند سایر شهروندانی که در بلاد اسلامی زندگی می‌کنند جان، مال و ناموس آنان در امنیت خواهد بود.

قرارداد صلح، یکی از عقود لازم است که توسط شارع به منظور توافق متخاصمین بر ترک نزاع و ایجاد صلح در اسلام وضع شده است و طرفین باید پایبند به آن باشند و حق برهم زدن آن را ندارند. قرارداد هدنه، عقدی موقت است که بین مسلمانان و کفار حربی بسته می‌شود و به موجب آن، ترک جنگ و آتش بس به وجود می‌آید. قرارداد امان بین مسلمانان و اهل حرب منعقد می‌شود که به موجب آن، اهل حرب در بلاد اسلامی امنیت دارند و از همه حقوق انسانی به مقتضای قرارداد بهره‌مند می‌شوند. قرارداد تحکیم، یکی دیگر از قراردادهایی است که به منظور پایان دادن خصومت و منازعه با ارجاع به شخص ثالث در اسلام وضع شده است. در اصطلاح فقهی به هر کافر غیرذمی، حربی گفته می‌شود. (جمعی از پژوهشگران، بی تا، ۲۰۹/۴۵) بیگانگانی که مشمول قرارداد ذمه نیستند، نظر به حالت خاصی که در برابر جامعه اسلامی دارند در فقه اسلامی حربی نامیده می‌شوند (زنجانی، ۱۴۲۱، ۳۲۵۷). غیر حربی دارای دو بخش ذمی و غیر ذمی است که غیر ذمی به دو قسمت معاهد و مهادن تقسیم می‌شود. (منظور از کافر حربی آن است که در ذمه مسلمین نباشد) (قمی، ۱۴۰۹، ۳۷۴/۴). در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه آمده است: «و معنی الهدنة ان یعقد لاهل الحرب عقدا علی ترک القتال مدة، بعوض و بغيرعوض و تسمى مهادنة» (نجف‌آبادی، ۱۴۰۹، ۷۳۰/۲). در کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی معنی عبارت عربی بالا این طور ترجمه شده است: «معنی هدنه این است که با اهل حرب بر ترک جنگ برای مدتی پیمان بسته شود، چه در برابر آن چیزی از کفار گرفته شود یا چیزی گرفته نشود و به این عمل مهادنه گفته می‌شود».

فهرست منابع

۱. اسکافی، ابن جنید محمد بن احمد کاتب بغدادی (۱۴۱۶). مجموعه فتاوی ابن جنید. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۲۲). وسیله النجاه. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۳۹۳). وسیله النجاه (مع حواشی گلبایگانی). قم: چاپخانه مهر.
۴. امامی، سید حسن (بی تا). حقوق مدنی. تهران: انتشارات الاسلامیه.
۵. بحرانی، آل عصفور، و یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵). الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

۶. بروجردی، آفاحسین طباطبایی (۱۴۲۹). منابع فقه شیعه. تهران: انتشارات فرهنگ سبز.
۷. تبریزی، ملکی میرزا جواد (۱۴۲۰). اسرار الصلاة. تهران: انتشارات پیام آزادی.
۸. توضیح المسائل آیت الله خمینی (ره). آیت الله خامنه‌ای، آیت الله خراسانی، وحید، آیت الله زنجانی، آیت الله سیستانی، آیت الله سبحانی، آیت الله صانعی، آیت الله فیاض، آیت الله گلپایگانی، آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله نوری همدانی.
۹. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی سید محمود هاشمی (۱۴۲۶). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۱۰. جمعی از مؤلفان (بی تا). مجله فقه اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۱۱. حکیم، سید محسن طباطبایی (۱۴۱۶). مستمسک العروه الوثقی. قم: مؤسسه دارالتفسیر.
۱۲. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۴). تذکره الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۳. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (بی تا). تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه. مشهد: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۴. حلی، مقداد بن عبدالله سیوری (۱۴۰۴). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۵. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری (۱۴۱۵). صراط النجاه (محشی). قم: کنگره بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۶. زنجانی، عباس علی امید (۱۴۲۱). فقه سیاسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۷. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳). مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام. قم: مؤسسه المنار.
۱۸. شعرانی، ابوالحسن (۱۴۱۹). شرح تبصره المتعلمین. تهران: منشورات اسلامی.
۱۹. صاحب بن عباد، کافی الکفاه اسماعیل بن عباد (۱۴۱۳). المحيط فی اللغة. بیروت: عالم الكتاب.
۲۰. طبسی، نجم الدین (بی تا). حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام. قم: بوستان کتاب.
۲۱. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی الفقه الامامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۲۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۳. عاملی، بهاء الدین، محمد بن حسین، و ساوجی، نظام بن حسین (۱۴۲۹). جامع عباسی و تکمیل آن. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۴. عاملی، شهید ثانی زین الدین بن علی (۱۴۱۳). مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۵. عاملی، کرکی محقق ثانی علی بن حسین (۱۴۰۹). رسائل المحقق الکرکی. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۶. قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. قزوینی، ملا علی قاریوز آبادی (۱۴۱۴). صیغ العقود والایقاعات (محشی). قم: انتشارات شکوری.
۲۸. قطیفی، آل طوق احمد بن صالح (۱۴۲۲). رسائل آل طول القطیفی. بیروت: دار المصطفی لاحیاء التراث.
۲۹. قمی، اشعری احمد بن محمد بن عیسی (۱۴۰۸). النوادر. قم: مدرسه امام مهدی (عج).

۳۰. قمی، صدوق محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۹). من لایحضره الفقه. تهران: نشر صدوق.
۳۱. قمی، محدث شیخ عباس (۱۴۲۳). الغایة القصوی فی ترجمة العروة الوثقی. قم: منشورات صبح پیروزی.
۳۲. کاشانی، فیض محمد محسن ابن شاه مرتضی (۱۴۲۹). رسائل فیض کاشانی. تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
۳۳. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۴. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۶). ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳۵. مجلسی، محمدباقر (بی تا). حدود و قصاص و دیات. تهران: مؤسسه نشر آثار اسلامی.
۳۶. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۰). یک دوره کامل فقه فارسی. قم: مؤسسه و انتشارات فراهانی.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴). کتاب النکاح. قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷). استفتانات جدید. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۳۹. موسوی خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۵). تحریر الوسیله. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۰. موسوی خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۲). نجات العباد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴۱. نجف آبادی، حسین علی منتظری (۱۴۰۹). دراسات فی ولایة الفقیه وفقه الدولة الاسلامیه. قم: نشر تفکر.
۴۲. نجف آبادی، حسین علی منتظری (۱۴۰۹). مبانی فقهی حکومت اسلامی. قم: مؤسسه کیهان.
۴۳. نجف آبادی، حسین علی منتظری (۱۴۱۵). دراسات فی مکاسب المحرمه. قم: نشر تفکر.
۴۴. نجفی، صاحب الجواهر محمد حسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۵. نجفی، کاشف الغطاء جعفر بن خضرمالکی (۱۴۲۲). کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۴۶. نجفی، محمد حسن (۱۳۹۵). ترجمه و تبیین جواهر الکلام. بی جا، پیام آور نور.
۴۷. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۲۲). رسائل و مسائل. قم: کنگره نراقیین ملامهدی و ملا احمد.
۴۸. نوری، محدث میرزا حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۹. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی (۱۴۲۸). العروه الوثقی مع العلیقات. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.